

درس دویست و هشتاد و چهارم: صوت ۲۹۶

کلام مرحوم حکیم بر استدلال اخباریین به عقل بر

وجوب احتیاط در شبهات (13)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم آقای حکیم در دنباله مطلب راجع به انحلال علم اجمالی می فرمایند که چنانچه علم تفصیلی به حکمی مخالف با حکم منبعث از علم اجمالی تعلق بگیرد، در اینجا نسبت به موارد **متوافق علیها** بین علم اجمالی و علم تفصیلی، علم اجمالی از تنجیز ساقط می شود اما نسبت به سایر موارد، علم اجمالی به تنجیز خودش باقی است مانند مورد علم اجمالی **بغصبية أحد الإنائین** که در اطراف علم اجمالی منع از انواع تصرفات می کند و علم تفصیلی **بنجاسة أحد الإنائین** مشخصاً.

این علم تفصیلی موجب عدم تنجیز علم اجمالی نسبت به آن طرف دیگر خواهد شد؛ یعنی شرب این ماء **لو فُرِض** حلیت تصرفات غصبی تصرف شرب را، بلامانع است. یا اینکه عدم تنجیس أحد الإنائین در اینجا متیقّن و مشخص است اما تصرفاتی که در آن طرف دیگر هست؛ فرض کنید جواز وضو از این إنائی که در طرفین علم اجمالی هست، این به قوّت خود باقی است زیرا در اینجا انحلال علم اجمالی به واسطه علم به نجاست حاصل نشده است بلکه آنچه که موجب این مسئله هست عبارت از تیقّن به نجاست است در یکی از اطراف علم اجمالی که آن را از حیطة عدم تنجیس بیرون می آورد و منجّس یا متنجّس می کند. اما سایر تصرفات به حال خودش باقی است حتی در طرف متیقّن النجاسة.

براساس این مطلب ما در جلسه گذشته مسئله ای را مطرح کردیم که در اینجا نبود و آن این است که اگر تکلیف به اطراف علم اجمالی برای مکلفین متعدد باشد؛ یعنی **مکلفین فی وقت الصلاة**، دو ثوب هست و علم اجمالی **بنجاسة أحد الثوبین** موجود است آیا در اینجا أحد المكلفین می تواند یکی از ثوبین را اخذ کند و مکلف آخر ثوب آخر را اخذ کند یا اینکه اجتناب از ثوبین برای مکلفین لازم است؟!

بیان این مطلب بعد در بحث احتیاط می آید اما به نحو اجمال فقط صورت مسئله را توضیح می دهیم و بعد از آن می گذریم. صورت مسئله به این است که ما باید ببینیم احکامی که به مکلفین تعلق گرفته است به چه وزان و مرتبه ای است؟ آیا حکمی که به مکلف تعلق می گیرد به واسطه تعین خارج تعلق می گیرد یا به خود مکلف بما هو هو تعلق می گیرد؟

وجوب و الزام اخراج خمس برعهده کیست؟

تعلق وجوب خمس به نفس مال

این بحث در باب خمس می آید که خمس وجوب و الزام اخراجش برعهده کیست؟ آیا برعهده صاحب المال است یا برعهده هر شخصی است که این مال به او می رسد؟! آنچه که از روایات استفاده می شود این است

که وجوب خمس به نفس المال و خود مال تعلق می گیرد، سواءً اینکه صاحب المال موجود باشد یا موجود نباشد و وجوب دفع فقط برعهده صاحب المال است به واسطه اینکه مال غیر مخمس در تحت ید و تصرف اوست و اگر مال غیر مخمس در تحت تصرف صاحب المال نباشد، بر آن شخصی که این مال در تحت تصرف اوست واجب است که اخراج خمس کند ولو بدون اجازه مالک! التفات کردید؟! یعنی اگر مالک متقبل اخراج خمس هست، دیگر تکلیفی بر ذمه آن کسی که مال در تحت تصرف اوست نیست اما اگر مالک درصدد اخراج خمس نیست [حاکم شرع می تواند خمس را بدون اجازه او بردارد] چون وجوب اخراج خمس و دفع خمس به نفس مال تعلق می گیرد نه به صاحب المال، در اینجا صاحب المال فقط به عنوان مباشر و واسطه برای تکلیف است چون صاحب المال است و مال در تحت اختیار او است.

در اینجا چون وجوب دفع خمس به نفس مال تعلق می گیرد، اگر نفس مال در تحت تصرف حاکم شرع باشد، حاکم شرع ولو بدون اجازه صاحب المال می تواند خمس را اخراج کند. بنابراین تکلیفی که بر صاحب المال می آید، تکلیف در دفع است نه تکلیف به نفس صاحب المال که شخصی مکلف و به عنوان جزء الموضوع در ترتب خمس است دخیل باشد! نه خیر! موضوع برای وجوب اخراج، **نفس الخمس فی الخارج و نفس الماء المتعین و غیر المخمس** است. این نفس الماء موضوع برای خمس است. این تکلیفی که بر صاحب المال می آید به عنوان این است که این مال در تحت تصرف او است. تکلیف، تکلیف بالواسطه و بالمباشر است نه تکلیف به عنوان جزء الموضوع!

شرایط تعلق تکلیف صلاة و صوم

به خلاف صلاة و صوم و حج که این تکالیف، تکالیفی است که نفس مکلف در تحقق این موضوع دخالت دارد. اگر وقت صلاة بشود و مکلف مغمی علیه باشد، تکلیف به صلاة تعلق نمی گیرد. تکلیف به صلاة تعلق می گیرد به وقت زوال در صورتی که مکلف غیر مغمی علیه و عاقل و بالغ باشد و این شرائط را داشته باشد. اگر در وقت صلاة عاقل نباشد و مجنون باشد، تکلیف تعلق نمی گیرد ولو اینکه وقت زوال است؛ یعنی عقل به عنوان جزء الموضوع در تعلق تکلیف دخالت دارد. اگر بالغ نباشد تکلیف تعلق نمی گیرد ولو صد مرتبه هم شمس زوال پیدا کند! اگر مغمی علیه باشد - نائم نه - باز تکلیف تعلق نمی گیرد. اگر این اغماء در تمام وقت بین زوال و مغرب را استیعاب کند، تکلیف تعلق نمی گیرد.

پس در اینجا مکلف عاقل و بالغ و غیر مغمی علیه به عنوان جزء الموضوع است نه به عنوان تمام الموضوع و نه به عنوان شرط موضوع، حالا یا شرط باشد یا نباشد فرق نمی کند.

تقسیم بندی احکام

این مسئله تفاوت می کند بنابراین احکام به دو قسم داریم؛ یک قسم احکامی است که بر نفس اعیان

خارج تعلق می‌گیرد منتها تعلقش بر مکلف به عنوان ملازم و مباشر است. یک احکام دیگری داریم که به خود مکلف **بما هو مکلف** تعلق می‌گیرد یعنی متعلق احکام از نظر اتیان فعل یا از نظر ترک فعل، مکلف است. احکام نسبت به اموری که مربوط به نجاست، طهارات، محرّمات، دم، خمر، خنزیر، کلب، سایر لحوم محرّمه و امثال ذلک است از قسم اول است؛ یعنی احکام به نفس تعین خارج تعلق می‌گیرد اما مکلف از حیث مباشرت و از حیث تناول با این اشیاء خارج مورد برای تکلیف قرار می‌گیرد.

در خمر حکم به حرمت خمر تعلق می‌گیرد، این خمر حرام است حالا هر مکلفی می‌خواهد باشد؛ مکلف سفیدپوست باشد، سیاه‌پوست باشد، سرخ‌پوست باشد، بالغ باشد، جوان باشد، هرّم باشد. هر مکلفی می‌خواهد باشد فرق نمی‌کند، حکم به نفس اجتناب **عن هذا الإناء و عن هذا الشیء** تعلق گرفته است. **إجتنب عن الخمر! إحترز عن الخمر!** تعلق می‌گیرد به مکلف حالا این مکلف هرکسی می‌خواهد باشد!

وقتی این مکلف درمقابل این خمر قرار گرفت، **یَجِبُ** الاحتراز است؛ درمقابل این خمری که الآن درمقابلش هست نه این خمری که الآن در آفریقا هست! خمری که در آفریقا هست مورد تکلیف ما نیست و مورد تکلیف افراد مبتلای آن خمر در آن مجلس است. اگر مکلف با یک عینی که تکلیف به او تعلق گرفته است قرار گرفت و واقع شد، این مقابله با عین موجب ترتّب تکلیف بر مکلف است. حالا اگر این خمر نبود - فرض می‌کنیم این خمر در اینجا نیست و الآن خمری موجود نیست - بنابراین تکلیف به اجتناب هم نیست. این خمر در اینجا هست و الآن تکلیف به اجتناب به این خمر تعلق گرفته است و بعد شما این خمر را روی زمین خالی می‌کنید و از بین می‌رود، دیگر تکلیف به اجتناب منتفی می‌شود چون خمر دیگر موجود نیست.

بنابراین اگر ثوبینی هست که به علم اجمالی **أحدهما** متنجّس است یا **إنّائین** هست؛ این **إناء** و این **إناء** **أحدهما** یقیناً متنجّس هستند؛ **أحدهما** خمرٌ منتها مزه‌اش مشخص نیست. مثلاً شخصی حس ذائقه ندارد و بین ماء و خمر را فرق نمی‌گذارد و می‌گوید که خب حالا که فرق نمی‌کند بنابراین بر ما سیّان است. به یکی هم می‌گوید که تو هم بیا کنارم تا حکم شرعی را هم با همدیگر درست کنیم! این یکی هم برای تو باشد! شک در او شک بدوی می‌شود به خاطر اینکه نفس الشیء بدون لحاظ با امر آخر، این شبهه بدوی می‌شود. این را هم تو بیا بگیر و بخور، این هم شک بدوی می‌شود.

تکلیف به **إنّائین** تعلق گرفته است نه به مکلف **مِنْ حَیْثُ إِنَّهُ مَكْلَفٌ**؛ یعنی **یَجِبُ الاحتراز عن الإنائین**. همان‌طور که **یَجِبُ الاحتراز عن هذا الإناء لكل من المكلفین**، [همان‌طور] **یَجِبُ الاحتراز عن هذا الإنائین بالعلم الإجمالی بِأَنَّ أحدهما خمرٌ**. خب حالا یک مکلف درمقابل این دو **إناء** قرار بگیرد یا دوتا مکلف قرار بگیرند یعنی «**کلیهما یا أحد المكلفین علی سبیل الاستیعاب کُلّ المكلفین هو موظف بالاجتناب عن هذا الإنائین**» پس دیگر در اینجا نمی‌توانیم - این شبهه مطرح شد - بگوییم که چون یکی از مکلفین **أحد الإنائین**

را تناول می‌کند و أحد از مکلفین إناء دیگر را تناول می‌کند، حکم بالنسبة بكل واحد من المكلفين این شبهه، شبهه بدوی است. نه خیر! شبهه بدوی در آنجایی است که علم اجمالی سابق بر زمان تناول نباشد. اگر علم اجمالی بر زمان تناول سابق باشد دیگر در این صورت علم اجمالی منبعث از نفس تعین خارج است یعنی **نفس النجاسة الخارجی! هو منجس للاحتراز، هو منجس للاجتنا**ب. بنابراین چه یک مکلف در قبال إنائین باشد یا دو مکلف در قبال إنائین باشند، در هر دو اینها واجب الاحتراز است.

مگر اینکه یکی از این دو إنائین از تحت تصرف مکلف خارج بشود. فرض کنید که یکی از این إنائین در مکه هست و یکی از این إنائین در ایران هست، خب آن إناء اصلاً دیگر در اختیار مکلف نیست تا اینکه در اینجا احتراز از آن إناء لازم بیاید. آن حکمش کالعدم است و مثل معدوم است و فرق نمی‌کند همان‌طور که اگر یکی از این إنائین روی زمین ریخته بشود، دیگر از مورد شبهه خارج می‌شود و دیگر در تکلیف نسبت به أحدهما نیست و **اجتناب عن الخمر** تعلق نمی‌گیرد. **اجتناب عن الخمر**، از کدام خمر؟! اینکه خمر نیست، اجتناب از خمری که الآن در حیاط ریخته شد که دیگر لازم نیست چون معدوم است. در آنجا چطور جایز الإتیان است؟ همین‌طور اگر یکی از این دو از تحت تصرف مکلف خارج بشود به نحوی که مکلف قادر بر اتیان نباشد و حکم معدوم را داشته باشد، در این صورت حکم این هم از همین باب است.

مرحوم آخوند در اینجا دو سه فرع در اطراف علم اجمالی ذکر می‌کنند که اتفاقاً فرع‌های خوبی هم هست؛ یکی از آن فروع این است که می‌فرماید که این مسئله مانعیت علم تفصیلی از تنجز علم اجمالی در آنجایی است که خود علم تفصیلی، از باب مقدمه برای آن طرف دیگر نباشد.^۱ مثلاً اگر مولا انسان را به یکی از دو امر که یکی از این دو وجوب فی نفسه نسبت بأحد الأمرین هست و یکی وجوب لغیره است و در مقابل این امر دیگری هست امر کند، بنابراین علم اجمالی برای این مورد به وجوب فی نفسه تعلق می‌گیرد یعنی واجب وجوب الإتیان یا وجوب برای مورد دیگر. ممکن است در اینجا با این قضیه شما بگویید که علم تفصیلی پیدا می‌شود که قطعاً این مورد واجب است. **إمّا بنفسه** واجب است و **إمّا لغیره** یعنی با وجوب بنفسه تعلق به این گرفته یا وجوب مقدمه یا وجوب لغیره بر این تعلق گرفته است.

این وجوبی که الآن علم یقینی تعلق بأحدهما گرفته است موجب انحلال علم اجمالی نمی‌شود چون این وجوب منبعث از علم اجمالی است و خود این علم اجمالی این وجوب را به وجود آورده است و اگر آن علم اجمالی نبود، این تیقن به وجوب هذا الإنائین هم پیدا نمی‌شد. پس این تیقن تا وقتی است که علم اجمالی ما به حال تنجیزش باقی باشد.

^۱. كفاية الأصول، ص ۳۴۷.

اگر علم اجمالی منجز نبود تیقن هم نیست درحالی که بحث راجع به این است که آن وجوب متیقن
 سوای از آن علم اجمالی بر علم اجمالی طاری بشود اما در مانحن فیه این وجوب متیقن أحد الإنائین نمی تواند
 از این وجوب امر دیگر رفع ید کند، این یکی از مواردی است که ذکر فرمودند. و همین طور مورد دیگری که
 علم اجمالی مثلاً منجز باشد؛ یعنی در صورت تنجز علم اجمالی وجوب و یقین علم تفصیلی حاصل می شود.
 مثال های زیادی می گویند، می فرمایند که اگر کسی در رکعت ثلثه در سهو از سجده ثانیه یا سهو از تشهد
 شک کند، اگر کسی در این مورد شک کند که سجده ثانیه از او فوت شد یا تشهد از او فوت شده است
 علی کل حال در اینجا باید تشهد را اتیان کند. چرا باید تشهد را اتیان کند؟! چون در صورت تنجز علم اجمالی،
 هم باید سجده را انجام بدهد و هم باید تشهد را انجام بدهد. وقتی که علم اجمالی در صورت فوات منجز شد،
 اگر فوات سجده سهو بود دیگر در این صورت در اینجا باید تشهد را انجام بدهد چون وقتی که سجده [انجام
 می شود]، تشهد مابعد سجده در اینجا لازم است. اگر واقعاً سجده فوت شد، تشهد لازم نیست. لذا داریم برای
 کسی که یقین داشته باشد بر اینکه یکی از دو سجده فوت شده است [لازم است] بعد از نماز دو سجده سهو
 به جا آورد و آن سجده فائت را تدارک می کند اما دیگر لازم نیست تشهد را انجام بدهد، مسئله تشهد به حال
 خودش هست.

پس وجوب تشهد در صورتی است که علم اجمالی ما منجز باشد و اگر علم اجمالی منجز نبود در صورت
 فوات سجده ثانیه دیگر تشهد لازم نیست. حالا که علم اجمالی منجز می شود **إِمَّا السَّجْدَةُ وَ إِمَّا التَّشَهُدُ أَحَدُهُمَا**
فَائِتٌ بنابراین با تنجز علم اجمالی باید سجده را انجام بدهد و وقتی که سجده را انجام داد باید تشهد هم انجام
 پیدا کند. پس اینکه الآن **عَلَى أَيْ فَرَضٍ** یقین به اتیان تشهد است چه سجده از او فوت شده باشد یا سجده از
 او فوت نشده باشد، به خاطر اینکه تنجز علم اجمالی در اینجا موجب این یقین به تشهد در اینجا هست ولی
 عکسش این طور نیست که اگر تشهد شده باشد سجده هم همین طور، این هم یکی از فروعاتی که در اینجا
 هست.

البته یک مطلبی را ایشان می فرمایند و این مطلبشان را هم عرض کنیم؛ این حرف راجع به قضیه انحلال
 و عدم انحلال علم اجمالی است. حالا طرح مسئله اش را می گویم، بروید راجع به این مسئله فکر کنید چون
 محل معرکه آراء است و آن اینجا است که درباره انحلال و عدم انحلال علم اجمالی است و اگر کسی بعد از
 فراغ از صلاة علم اجمالی پیدا کند که **إِمَّا رُكْنَ مِنَ الصَّلَاةِ عَنْهُ الْفَائِتُ أَوْ جُزْءٌ مِنَ الْوُضُوءِ**.

طرح مسئله به این شکل است در علم اجمالی ترک رکن از صلاة موجب بطلان صلاة است و اگر جزئی
 از وضو باشد صلاة باطل است. حکم به بطلان صلاة و عدم اعاده وضو کردند؛ حکم به بطلان صلاة به خاطر
 تنجیز علم اجمالی است و عدم اعاده وضو به خاطر قاعده فراغ است. این مسئله به این کیفیت است و اشکالاتی

که بر این قضیه بار می شود، راجع به این مسئله [بعداً مطالبی بیان می کنیم]. به این مسئله فکر کنید و ببینید که در اینجا حکم چیست، إن شاء الله در جلسه بعد بیان می کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد